



چرا رژیم صهیونیستی مردم عادی را هدف قرار می‌دهد؟

از م عمدانی تا تجریش

نیلوفر قلعوه‌وند (نوجوان نویسنده)، مجید تجن‌جاری (نخبه علمی)، احسان اشراقی و فرزند خردسالش، نجمه شمس (دوچرخه‌سوار) و… انسان‌های معمولی، بی‌سلاح و بی‌دفاع، با زندگی‌های جاری…

حمله به تجریش، نه نقطه شروع بود و نه نقطه پایان است، بلکه بخشی از روندی است که سال‌هاست ادامه دارد: هدف‌گیری مردم،

به مثابه تاکتیک محوری اسرائیل در جنگ‌های نابرابر.

■ **شهادت در دل شهر؛ صدای مردم از قلب فاجعه**

تجریش در صبح آن روز فاجعه، دیگر فقط یک گذرگه شلوغ نبود، بلکه به صحنه یک جنایت حسابشده تبدیل شد. دقایقی پس از اصابت، دوربین‌های شهروندی تصویری بی‌واسطه از فاجعه ثبت کردند: زمین شکاف‌خورده، فوران آب، فریادهایی در جست‌وجوی گمشدگان و مغازه‌دارانی که با دست‌هایی لرزان، کرکره‌ها را نیمه‌راه پایین کشیده بودند اما همه‌چیز با انتشار ویدئو منتسب به دوربین مداربسته مدیریت شهری وضعیتی متفاوت یافت.

یکی از کسبه در روایت خود را به رسانه‌ها چنین گفته بود: «صدا شبیه چیزی بود که فقط تو فیلم‌ها دیده بودم. وقتی بیرون رفتم، آدم‌ها روی زمین افتاده بودن. به مادر بچه‌اش رو بغل گرفته بود و جیغ می‌کشید. انگار آخر دنیا بود».

این روایت‌ها صرفاً گزارش‌هایی احساسی یا لحظاتی گذرا نیست، بلکه روایت‌های زنده‌ای از یک جنایت بی‌حد است. افرادی که در خبرهای رسمی به عنوان شهدای غیرنظامی معرفی شدند، فقط نامه‌ایی در یک فهرست نبودند، بلکه هر کدام نماینده بخشی از تنوع و بافت اجتماعی ایران بودند: نیلوفر قلعوه‌وند، نوجوان نویسنده و چهره‌ای شناخته‌شده در جشنواره‌های فرهنگی؛ مجید تجن‌جاری، پژوهشگر علمی و نخبه دانشگاهی؛ احسان اشراقی، کارمند بانک که در کنار فرزند خردسالش جان باخت؛ نجمه شمس، ورزشکار حرفه‌ای در رشته دوچرخه‌سواری و یک خانوادهٔ ۴ نفره که شاید برای خرید به خیابان آمده بودند.

این اسامی صرفاً اعداد یا آمار روزشمار جنگ نیستند، بلکه گواهی زنده‌اند بر اینکه مردم، هدف اصلی بودند. روایت‌هایی مشابه، از سایر شهرها نیز مخابره شد. در آستانه اشرافیه، حمله هوایی دیگری ۱۲ عضو یک خانواده را هم‌زمان به شهادت رساند. تصویری که بعدتر از دیدار خانواده‌گی این شهدا در فضای مجازی منتشر شد، خود به سندی بی‌کلام اما کوبنده تبدیل شد: چهره‌هایی آشفته، مادران و کودکان در یک قاب که در فهرست شهدا لیست شدند. تحلیل‌گران امنیتی در داخل کشور تأکید کرده‌اند الگوی هدف‌گیری دقیق مردم در نقاط غیرنظامی، نشانه عبور اسرائیل از جنگ نظامی به فاز «ترور عمومی» است؛ تلاشی برای شکستن انسجام روانی جامعه از طریق ایجاد رعب و ترس گسترده این تحلیل، با واقعیت صحنه‌ها و روایت‌های میدانی همخوان است؛ برخلاف تلاش برخی رسانه‌های فارسی‌زبان معارض که با کلیتواژه‌هایی چون «خطای محاسباتی» یا «تصادفی بودن» و حتی وقاحت بیشتر «مویشک ایرانی بود» کوشیدند واقعیت را معکوس جلوه دهند. این خط رسانه‌ای را حتی در ماجرای هدف قرار دادن بیمارستان المعمدانی غزه نیز شاهد بودیم؛ جایی که رسانه‌های صهیونیست تلاش کردند مویشکی که بیمارستان را هدف قرار داد، به حماس نسبت دهند.

اما روایت‌های عینی، شاهدان زنده، اسامی قربانیان و تطابق

صبحگاه یکی از همین روزهایی که پیام «ما همیشه در کنار مردم ایران ایستاده‌ایم» توسط صفحات فارسی‌زبان اسرائیل در حال انتشار بود، ناگهان با صدای انفجاری مهیب، نظم میدان قدس به هم ریخت. پیکره‌ای بر زمین افتاده، چهره‌های مهیوت، چشم‌های وحشت‌زده و سوالی ساده اما تکان‌دهنده که در ذهن شهر پیچید:

چرا مردم عادی را با مویشک زد؟

آن روز نقطه‌ای آرام در دامنه البرز زیر مویشک‌باران بود که نه پایگاه نظامی دارد، نه مرکز تصمیم‌گیری امنیتی است و همین بی‌دفاعی، آن را به «هدف مطلوب» بدل کرده بود. آن روز مویشک اسرائیلی، نه به خطا، بلکه به قصد در میان مردم فرود آمد و این، نه نخستین‌بار بود و نه استثنا؛ از غزه و بیروت تا دمشق و حالا تهران، الگو یکسان است: زدن مردم عادی به عنوان یک سیاست.

رژیم صهیونیستی در دل بین‌بست سیاسی زاده شده، با بحران مشروعیت رشد کرده و تاریخش با ناکامی‌های امنیتی گره خورده، از همین رو در جنگ‌افروزی اخیر بار دیگر به تاکتیک آشنای خود پناه برد: تروریسم روانی با ابزار مویشک و رسانه هدف‌گیری غیرنظامیان برای القای ترس، دوقطبی‌سازی جامعه، تحریک ناراضیاتی و فرسایش انسجام اجتماعی؛ این بار اما نه در خاک دیگران، بلکه در خیابان‌های ایران.

چرا رژیم صهیونیستی وقتی ترس را نشانه می‌گیرد، مردم را می‌زند؟

■ **مرور یک الگو؛ از غزه تا تجریش، مردم همیشه در تیررسند**

تاریخ جنگ‌افروزی‌های رژیم صهیونیستی، تاریخ هدف‌گیری مردم است. از غزه ۲۰۰۸ و ۲۰۱۴ و اکنون تا جنوب لبنان ۲۰۰۶ تاکنون، از سوریه در سال‌های متممادی تا امروز تهران. در این سال‌ها، مویشک‌ها و پهپادها نه فقط مراکز نظامی که مدارس، بیمارستان‌ها، خانه‌های مسکونی، کارگاه‌ها و خیابان‌های شلوغ را مورد هدف قرار دادند. این روزها اخبار هدف قرار دادن مردم غزه در صف غذا متعدد و تعداد شهدا پرشمار است.

این اما یک الگو تصادفی نیست، بلکه یک انتخاب محاسبه‌شده است: انتخابی با هدف روشن: شکستن روحیه جامعه، تخریب روان جمعی و ویران‌سازی حس امنیت عمومی.

در غزه- اسرائیل عمدا مدارس، چادرهای سازمان ملل و بیمارستان‌ها را هدف گرفت تا امن‌ترین نقاط را به کانون وحشت بدل کند. در لبنان، بمباران مجتمع‌های مسکونی با هدف ایجاد مهاجرت معکوس، فرار ساکنان و تخلیه شهرها انجام شد. در سوریه، زیرساخت‌های غیرنظامی از سیلوهای گندم تا نیروگاه‌های برق، بارها و بارها آماج حمله قرار گرفت تا برعکس تبلیغات رسانه‌ای، این پیام مخابره شود: مردم، هدف اصلی ماچرا هستند.

حالا رژیم همین الگو را در ایران نیز پیاده کرده است. مویشکی که در حوالی میدان تجریش و در یکی از پررفت‌وآمدترین نقاط تهران، با دقت فرود آمد، اشتباه نبوده تکرار همان سیاست قدیمی بود. تصاویر و ویدئوهای منتشرشده به وضوح نشان می‌دهد مویشک نه در حاشیه، بلکه در مرکز شهر، میان مردم، در نقطه‌ای بی‌دفاع فرود آمد. نه یادگانی در نزدیکی بود و نه حتی پایگاه پدافندی.

شاهدان عینی از فاجعه‌ای کم‌سابقه می‌گویند: «آنقدر آدم روی زمین افتاده بود که اگر می‌دیدي وحشت می‌کردی».

اسامی قربانیان جنگ ۱۲ روز نیز این واقعیت را عریان‌تر می‌کند:

کامل صحنه و هدف، هر تردیدی را کنار می‌زند؛ جنایتی عمداًنه رخ داده است و مردم عادی، خانواده‌ها و فرزندان این سرزمین، هدف مستقیم آن بوده‌اند.

■ **جنایت به مثابه راهبرد؛ منطق امنیتی رژیم صهیونیستی در هدف‌گیری مردم**

برای درک چرایی حمله مستقیم اسرائیل به مردم عادی در تهران و سایر نقاط ایران باید فراتر از صحنه انفجار ایستاد. موضوع، نه «یک خطای تاکتیکی»، بلکه حلقه‌ای از دکترین امنیتی رژیم صهیونیستی است که سال‌هاست تکامل یافته و امروز بی‌برده در قالب «تروریسم هدفمند علیه بافت اجتماعی ملت‌ها» اجرا می‌شود. در دهه‌ها پیش، معماری امنیتی تل آویو بر ۳ ستون بنا شده است: پیش‌دستی، بازدارندگی از طریق ارعاب و تهاجم پیشگیرانه. در این چارچوب، مرز میان «نظامی» و «غیرنظامی» عمداً محو می‌شود؛ هر عنصر پایداری روانی جامعه به یک هدف مشروع بدل می‌شود. بدین ترتیب، مردم ایران دیگر تماشگران جنگ نیستند؛ آنان به عنوان پشتوانه اجتماعی دولت و حاملان هویت ملی وارد دایره آتش می‌شوند.

در حمله به تجریش، آستانه اشرافیه، اهواز، لرستان، سنجند و… می‌توان ۴ لایه از این راهبرد مستتر را بازشناخت.

■ **بازدارندگی روانی:** تهاجم به پرفت‌وآمدترین فضای شهری و نقاط عمومی برای القای احساس ناامنی فراگیر

■ **بحران‌سازی داخلی:** هدف‌گیری غیرنظامیان به قصد برانگیختن ناراضیاتی و فشار از پایین به بالا علیه حاکمیت

جنگ شناختی: بهره‌گیری از ویدئوهای انفجار و بازترس آنها در رسانه‌های ضدانقلاب فارسی‌زبان برای تعمیق شکاف مردم – دولت به موازات این عملیات میدانی، ائتلافی از اتاق‌های جنگ رسانه‌ای و سایبری نیز فعالانند؛ از شبکه‌های فارسی‌زبان برون‌مرزی تا واحدهای عملیات روانی ارتش اسرائیل که روایت‌ها را وارونه می‌کنند. همانی است که اندرو فوگل، تحلیلگر آمریکایی ضدصهیونیست در پستی در فضای مجازی خلاصه کرد: «از غیرنظامی نمی‌زنیم به حق نشان بود که قیام نکردند، مسیری است که تل آوای طرف چند روز طی می‌کند».

تهران و سایر نقاط ایران باید فراتر از صحنه انفجار ایستاد. موضوع، نه «یک خطای تاکتیکی»، بلکه حلقه‌ای از دکترین امنیتی رژیم صهیونیستی است که سال‌هاست تکامل یافته و امروز بی‌برده در قالب «تروریسم هدفمند علیه بافت اجتماعی ملت‌ها» اجرا می‌شود. در دهه‌ها پیش، معماری امنیتی تل آویو بر ۳ ستون بنا شده است: پیش‌دستی، بازدارندگی از طریق ارعاب و تهاجم پیشگیرانه. در این چارچوب، مرز میان «نظامی» و «غیرنظامی» عمداً محو می‌شود؛ هر عنصر پایداری روانی جامعه به یک هدف مشروع بدل می‌شود. بدین ترتیب، مردم ایران دیگر تماشگران جنگ نیستند؛ آنان به عنوان پشتوانه اجتماعی دولت و حاملان هویت ملی وارد دایره آتش می‌شوند.

■ **تخریب سوگ و مقاومت به عنوان موتور بسیج‌شوندگی:** تشییع پیکر شهدا آیین سوگواری صرف نبود، بلکه نمایش همبستگی بود. دست‌نوشته‌های خانواده‌ها «بسرمد رفت، ایران بماند» سوگ شخصی را به پیوند جمعی تبدیل کرد و ظرفیت بسیج اجتماعی را بالا برد. ■ **تولید سرمایه نمادین در بحران**

چسب اجتماعی پس از تجریش حاصل تلفیق ۳ عامل بود: تجربه مشترک ناامنی، حافظه تاریخی قربانی‌شدن غیرنظامیان و زیرساخت ارتباطی پرسرعت. آنگونه که بوردیو می‌گوید، میدان اجتماعی ایران در لحظه بحران، توان تولید «سرمایه نمادین» را دارد؛ سرمایه‌ای که سرمایه‌گذاری اسرائیل بر «ترس و آشوب» را خنثی و آن را به مطالبه عمومی برای اقدام متقابل بدل کرد.

■ **حمله به مردم و نقشه جنگ** برخلاف آنچه رسانه‌های وابسته به اسرائیل ادعا می‌کنند، بمباران تجریش و سایر نقاط شهری ایران در روز دوم حمله، نشانی از «خطای هدف‌گیری» نداشت. مویشکی که در قلب یکی از پرترددترین میدان‌های پایتخت فرود آمد، نه حاصل اشتباه فنی،



و روان جامعه را فرسوده می‌کند. از طرف دیگر جنگ با خود تب دنبال کردن اخبار را به بار آورده و به نحو طبیعی مردم تشنه آگاهی لحظه‌ای از رویدادها هستند. این موضوع را می‌توان از افزایش قابل توجه به رسانه‌های خبری فهم کرد. با این حال به موازات همین افزایش تب دریافت خبر، فیک‌نیوزها یا رسانه‌هایی که تخصصی در حوزه جنگ ندارند، به حوزه مسائل جنگ ورود کرده و با ارائه اطلاعات ناقص یا غلط، زمینه ناامنی جامعه را فراهم می‌آورند. بهترین پیشنهاد در این موارد آن است که افراد تنها یک یا ۲ رسانه تخصصی و حرفه‌ای که اخبار جنگ را به طور دقیق ولو با تأخیر مختصر پوشش می‌دهند دنبال کنند و از پرسه‌زنی‌های مضاعف در این فضا خودداری کنند. علاوه‌مورد پیش گفته ۲ نکته دیگر را نیز می‌توان افزود. نخستین مطلب آنکه با توجه به حضور فعال ما ایرانیان در رسانه‌های تعاملی که امکان واکنش، بازارسال و گفت‌وگو پیرامون اخبار را برای‌مان فراهم می‌آورد، لازم است از فرآگیر کردن اخبار برهیز کرده و اخبار را وراى صدق و کذب آنها با حساسیت بیشتری برای دوستان و اطرافیان ارسال کنیم. به تعبیر بودربار در عصر فراواقعیت، آنقدر یک گزاره بدون نشانه تکرار می‌شود تا به واقعیت پیوند بخورد، از همین منظر در عصر رسانه‌های تعاملی، واقعیت ساختنی است. اخبار مرتبط با احتمال شورش داخلی، قحطی و احتکار با مسائلی از این دست، اگر فراوان تکرار شود، گذشته از صدق و کذب آن اخبار، زمینه برای تحقق آن پدیده محقق می‌شود. بنابراین لازم نیست اخبار را به صرف صدق‌ناقص برای یکدیگر بازارسال کنیم، بلکه توجه به کارکرد و پیام خبر برای مردم است. (به واسطه غرض‌ورزی) و داخلی مساله دیگر توجه به مرجعیت رسانه است. یکی از اصول مسلم



بلکه بخشی از نقشه‌ای از پیش طراحی‌شده برای اصابت به روان جمعی مردم بود؛ نقطه‌ای که در آن صرفاً زندگی عادی شهروندان، خانواده‌ها، مغازداران و رهگذران جاری بود.

در این الگو، فشار بر مردم، ابزاری برای فشار بر نظام تلقی می‌شود. مشابه آنچه پیش‌تر در غزه، جنوب لبنان و دمشق دیده‌ایم، هدف‌گیری غیرنظامیان راهی بسزای دامن زدن به ناراضیاتی اجتماعی، برهم زدن تعادل روانی جامعه و در نهایت واداشتن ملت به گسست از حاکمیت است. در ادبیات جنگ روانی، این روش را «مهندسی انفجار اجتماعی از پایین» می‌نامند: ایجاد تنش از بیرون، تحریک احساسات از درون. این در حالی است که پروژه اسرائیلی در قالب «دعای نژدن مردم» هم‌زمان در فضای رسانه‌ای دنبال شده؛ ادعایی که با نخستین تصاویر منتشرشده از تجریش فورریخت.

نقش رسانه‌های فارسی‌زبان معارض در تکمیل عملیات نظامی نیز کم‌اهمیت نبود. از لحظات اولیه پس از حمله، ایران اینترنشنال، بی‌بی‌سی فارسی و رادیو فردا تلاش کردند با روایت‌هایی چون «اسرائیل با حکومت جنگ دارد، نه با مردم»، خشم افکار عمومی را از دشمن به سمت نهادهای داخلی هدایت کنند. این تکنیک دقیقاً همان چیزی است که در ادبیات جنگ ترکیبی از آن با عنوان «عملیات شناختی» یاد می‌شود.

هم‌زمان، گروه‌های رانداز -از منافقین و سلطنت‌طلبان گرفته تا تجزیه‌طلبان قومی- در بستر فضای مجازی فعال شدند. تحلیل داده‌ناشان می‌دهد، بلکه می‌کوشید نامتی را از یک رویداد بیرونی به یک بحران داخلی و هویتی بدل کند.

■ **لحظه‌ای که روایت فرو ریخت؛ از انکار تا مطالبه**

وقتی ویدئو انفجار در میدان تجریش منتشر شد، دیگر نیازی به تفسیر نبود. تصویر، به تنهایی تمام روایت‌های سال‌های اخیر را فروریخت. آنچه دیده شد، فقط یک لحظه انفجار نبود؛ شکستن پرده‌ای بود که رسانه‌های صهیونیستی و فارسی‌زبان همسو سال‌ها بر آن یافته بودند: ادعای «ما مردم را نمی‌زنیم».

صحنه‌ای که بی‌واسطه روایت را عوض کرد و -بدون موسیقی، بدون تدوین و حتی بدون توضیح رسمی- به وضوح پیام داد:

هدف، مردمند؛ بی‌برده و بی‌تردید.

همین تصویر کافی بود تا افکار عمومی از طیف‌های مختلف به درک مشترکی برسند: حمله‌ای عمداًنه، حساب‌شده و مستقیم به مدنیّت. انتشار گسترده ویدئو در شبکه‌های اجتماعی، لایه‌ای از باور عمومی را که تا تبلیغات خاکستری شکل گرفته بود- «مبنی بر اینکه اسرائیل فقط با حاکمیت درگیر است - درهم شکست. حقیقت، این بار نه در قالب تحلیل، بلکه در قالب «شهود بصری» منتقل شد؛ حقیقتی غیرقابل سانسور که مستقیماً ذهن‌ها را درگیر کرد. تا پیش از این، رسانه‌های فارسی‌زبان معارض می‌کوشیدند با تزریق روایت‌هایی نظیر «دولت مردم را سیر کرده» یا «اسرائیل فقط با نهادهای قدرت درگیر است» فاصله‌ای روانی بین مردم و حاکمیت ایجاد کنند اما انفجار تجریش -در قلب زندگی روزمره، نه در پایگاه نظامی- این پروتکل‌ها را به کلی بی‌اعتبار کرد.

موج کاربران فضای مجازی با انتشار این ویدئو به روایت حادثه پرداخته و حتی چهره‌هایی که معمولاً در بزنگاه‌های سیاسی سکوت می‌کردند نیز وارد عرصه تحلیل شدند. پلتفرم‌های اجتماعی از لحظات اولیه، بستر شخم، موج و مطالبه شدند.

این بار، روایت، تشکیلی از هم‌دردی صرف نداشت؛ درخواستی آشکار برای واکنش بود. برخی کاربران خواستار اقدام متقابل شدند و برخی خواهان ثبت رسمی جنایت در نهادهای بین‌المللی، پیشنهاد تحریم رسانه‌های همسو با رژیم صهیونیستی و کمپین‌هایی برای اعلام عزای عمومی از دیگر واکنش‌های خودجوش مردم بود. در این فضای مهتاب اما منسجم، نقطه مرزی واکنش عمومی، تغییر در درک مردم از موقعیت خود بود؛ اینکه مردم فقط تماشانگر یا آسیب‌دیده نیستند، بلکه به عنوان هدف اصلی حمله شناخته شده‌اند. در این نکته، لحن افکار عمومی را تغییر داد. دیگر پای «سو‌نقاهم سیاسی» یا «درگیری میان دولت‌ها» در میان نبود؛ پای «زیست انسانی» بود که در میانه خیابان هدف گرفته شد؛ همان جایی که دیروز خرید می‌کردند، قدم می‌زدند یا فرزندانشان را به مدرسه می‌بردند.

از این رو، مطالبه تنبیه دشمن از سطح واکنش احساسی عبور کرد و به یک خواست اجتماعی و راهبردی تبدیل شد: -مطالبه پاسخ سخت و روشن به دشمن -مطالبه ثبت رسمی جنایت در مجامع حقوقی -مطالبه پایان دادن به روایت‌سازی‌های وارونه -مطالبه پایان موجودیتی به نام رژیم صهیونیستی این واکنش، نه حاصل یک عملیات رسانه‌ای داخلی، بلکه پیامد یک تصویر بی‌واسطه و بی‌منتهی آمده‌شده بود؛ پیوندی از تجربه عینی و حافظه جمعی. اکنون دیگر جامعه در وضعیت تردید یا سکوت نیست؛ حقیقت را دیده و همواره منتظر است. برای اقدام، پاسخ و تثبیت بازدارندگی.

پروتکل‌های اجتماعی برای جامعه در حال جنگ

در دانش ارتباطات آن است که اخبار همگی دارای کارکردی هستند. هیچ رسانه حرفه‌ای خبر را صرفاً از آن جهت که خبر است برای ما بازگو نمی‌کند. از اساس هر پدیده یا رخدادی نیز برای او خبر تلقی نمی‌شود. خبر اصطلاحی خاص است، دارای کارکردی بوده و با سیاستی مشخص عرضه می‌شود. از همین رو شاید مناسب‌تر باشد مرجعیت اخبار را در رسانه‌های داخلی حفظ کرده و حتی اگر در پرداخت به حوادث، کاستی یا قصوری وجود داشته باشد، از این موضوع چشم‌پوشی کنیم. با کمال تأسف باید گفت یکی از افت‌های پلتفرم‌های داخلی و افرادی که به طور تخصصی به حوزه مقاومت و خداجهای منطقه می‌پردازند، غلبه مرجعیت خبری رسانه‌های معاند است. این غلبه نهایتاً خطاهای محاسباتی و شناختی را برای این افراد و دنبال‌کنندگان آن به بار می‌آورد.

۲- بیشتر مراقب اقشار خاص باشیم: جامعه‌مملو از افراد با سطوح مختلف حساسیت، ترس، نجاعت، اضطراب و… است. طبیعتاً گروه‌هایی از جامعه هستند که بیش از بقیه در معرض ترس و اضطراب قرار دارند. در چنین شرایطی لازم است افراد مراقبت بیشتری از این گروه‌ها داشته باشند. زنان (به طور خاص مادران) و کودکان از جمله این افراد هستند. شرایط جنگ شاید یکی از بهترین موقعیت‌ها برای تقویت روابط اجتماعی و خویشاوندی باشد. با پیگیری و پی‌جویی مدام تلاش کنیم ضمن تقویت روابط اجتماعی، خوف‌قلبی برای یکدیگر باشیم. از طرف دیگر ذکر اخبار جنگ در حضور گروه‌های حساس بویژه کودکان یکی از اشتباهات مهلک است. تا حد ممکن کودکان را از اخبار جنگ دور دارید و نگذارید اضطراب جنگ به آنها منتقل شود.